



مبانی تشیع یا شیعه‌شناسی

چه عوامل و عللی موجب شده است که حقیقت
تشیع و اصول معتقدات شیعه بر مسلمانان غیر شیعی
در طول هزار سال پوشیده ماند؟

چرا تسبیهای ناروایی بشیعیان داده میشود که
نه در کتب آنان و نه در عقاید و اعمال آنان وجود
دارد؟

ذکر شمه‌بی از این علل و بیان لزوم شناساندن
مذهب واقعی شیعه جعفری بسایر مسلمانان و عموم
جهانیان:

مذهب تشیع از آغاز امر مصادف شد با حکومت‌های غاصب و ستمگر و مخالف
دستورات اسلام همچون امویان و مروانیان و عباسیان . گفتار و رفتار پیشوای
شیعیان علی علیه السلام و یاران و شیعیان نخستین او که همگی جزء یاران بنام و
برگزیده پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بودند ، مانند: سلمان ، اباذر ، عمار یاسر
مقداد حذیفه یمان و غیر آنان ، مخالف امیال و هوسها و منافع مادی آن گونه
مردم بود ، از اینرو با تمام قوی و وسایل در افناء پیشوایان و بزرگان شیعه و
محو آثار آنان و جعل خبرهای دروغ بوسیله بازرگانان حدیث — که شماره آنان در هر
عصر فراوان است — در ستایش خود و نکوهش خاندان علی کوشش کردند .
موضوعی که اندیشه‌های شوم این گونه زمامداران و امرای سوء و دنیاپرست

را تأیید میکرد آن بود که بواسطهٔ حوادث اسلام و جایگیر نشدن معنی و روح آن در دل‌های بسیاری از عرب‌ها، خاصه رؤسا و بزرگان قریش، بسیاری از خویهای نکو هیده و یژه اعراب دورهٔ جاهلی از قبیل: تفاخر به حسب و نسب و مال و قبیل و نژاد و عادات اشرافی (اریستوکراسی) و خوار شمردن مردمان غیر عرب (موالی) و آزار و تحقیر بردگان و زنان و بسیاری از این عادات زشت که هدف پیغمبر اسلام از بین بردن آنها بود، هنوز در میان بزرگان طایفهٔ قریش و دیگر قبایل عرب که اسلام آورده بودند وجود داشت.

علی علیه السلام و یاران نزدیک او که همه از دل و جان اسلام را برگزیده بودند با این اخلاق عادات دورهٔ جاهلی مبارزه میکردند و همهٔ مسلمانان را چه سفید و چه سیاه چه خواجه چه بنده، چه امیر و پوئلدار و چه حقیر و فقیر از هر نژاد و کشور و قبیل که بودند، از جهت مسلمان بودن، همگی را برابر میشمردند و امتیاز یکی از افراد مسلمانان را بر فرد دیگر، چنانکه خدا و پیغمبر دستور داده بودند در جهات روحی و فضائل معنوی و عقل و علم و پرهیزگاری میدانستند و در حقیقت همان راه و هدفی را دنبال میکردند که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله برگزیده بود:

«... بنابر این حزب علوی - مقصود از کلمهٔ حزب در اینجا نه بداند معنی و مفهومی است که امروز از آن اراده میشود که دارای آیین و نظامات خاص و روشهای سیاسی و طرفداران مخصوصی است - حزبی بود که تمام اندیشه و همتش متوجه این هدف بود که اسلام همان راه واقعی و طبیعی خود را دنبال کند که خدا و پیغمبرش آن راه را اراده کرده بودند...»^۱ ولی این راه و هدف با منافع دنیا پرستان

۱- الصلة بین التصوف والتشیع . دکتر کامل مصطفی شیبی . ص ۲۰ و ۲۱ - چاپ مصر - طبع دوم .
این کتاب مشتمل بر پژوهشهای محققانه و حقایق مستندی دربارهٔ تشیع و مکاتب و مسلک‌هایی که از آن سرچشمه گرفته است میباشد که در کتب دیگر کمتر دیده میشود . نویسنده این سطور سه سال پیش ،
دو سفر یک سالهٔ آمریکا، بتلخیص و ترجمه آن پرداختم و اکنون بنام «سیمای راستین تشیع» از طرف دانشگاه تهران آماده چاپ است .

و جاه طلبانی امثال معاویه بن ابی سفیان و عمرو عاص و مغیره بن شعبه و بسیاری دیگر از این گونه مردم که هنوز ریشه‌های اخلاق و عادات دوران جاهلیت از وجود آنان زایل نشده بود، سازش نداشت و بارواج و نفوذ حکومت علوی، هوسها و آرزوهای فراوانی که از گسترش اسلام در سر پرورانده بودند برآورده نمیشد: «... ولی معاویه راه دیگری در پیش گرفت. او میخواست هرچه ازعلی و فرزندان او اثری بجامانده بود از میان ببرد زیرا علی و فرزندان باقیمانده و دنبال کننده رسالت پیغمبر اسلام بودند، همان پیغمبر که بزرگترین دشمن پیشین معاویه و پدرش ابوسفیان و دشمن خاندانهای اشراف مآب (اریستوکرات) سابق مکه بود، از اینرو معاویه در زمان فرمانروایی، بعمل خود فرمان داد که شهادت هیچیک از شیعیان علی و اهل بیت او را نپذیرند»^۲. و نیز دستور داد که: هرکس دوستدار علی باشد از عطاء و سهمیه مسلمانان از بیت المال حذف و خودش مورد شکنجه و آزار و خانه‌اش ویران شود»^۳.

مغیره بن شعبه^۴ که یکی از همان طبقه اشراف مآب و از هواداران معاویه و دنیارستان بود: «پیوسته ازعلی نکوهش میکرد و بآن بزرگوار دشنام و نسبتهای ناروا میداد و از کشندگان عثمان بدمیگفت و آنان را لعن میکرد»^۵.

این دشنام دادن و لعن کردن به علی و یاران او که از پرهیزگارترین و باایمان‌ترین مسلمانان و همه از برگزیدگان اصحاب پیغمبر بودند باندازه‌ی در زمان معاویه بالا گرفت که مردم از وی خواستند که از این کار دست بردارد: «... و چنان گمان میکردند که این دشنام دادن فقط نتیجه کینه‌ی است که معاویه نسبت به علی دارد و از راه

۲- الصلة بين التصوف والتشيع ص ۸۴ بنقل از الصواعق المحرقة ص ۱۳۵.

۳- همان کتاب ص ۸۵ بنقل از تاریخ طبری ۱۴۲/۶.

۴- این مغیره همان کسی است که در زمان خلیفه دوم والی بصره بود و با زنی بنام ام‌جمیل زنا کرده بود. چهارتن شاهد برای شهادت حاضر شده بودند ولی هنگام شهادت سه تن شهادت دادند و یکی که فریب مغیره را خورده بود از شهادت خودداری کرد.

۵- همان کتاب ص ۸۵ بنقل از ابن ابی الحدید ۱۹/۳.

ناسزا گفتن و لعن کردن بر روی منابر می‌خواهد خشم خود را فرو نهند ولی ازین حقیقت غافل بودند که در واقع دشمنی معاویه با خود پیغمبر اسلام است زیرا وجود علی امتداد وجود پیغمبر بود و چون معاویه آشکارا نمی‌توانست متعرض پیغمبر شود علی را هدف کینه و خشم خود قرار داده بود و درین کار بدان اندازه اهتمام می‌ورزید که: «خردسالان بر آن خصلت بزرگ و بزرگسالان بر آن عقیده پیر شوند و هیچکس رایارای آن نباشد که از فضایل علی سخنی بر لب آورد»^۶.

معاویه این نقشه پلید خود را توانست در میان مردم شام که بی‌خبر از اسلام واقعی و خاندان پیغمبر بودند رواج دهد تا بدانجا که در زمان عمر عبدالعزیز و فرمان وی چون عمّال او خواستند مردم حرّان را از لعن علی باز دوانند، آن فریب خوردگان و ناآگاهان فریاد برآوردند: «نمازی که در آن دشنام دادن به علی نباشد درست نیست»^۷.

پاره‌یی از مردم ساده و بی‌خبر شام چنان گمان میکردند که: «ابو تراب دزدی ازدزدان ماجراجو بوده است»^۸.

اندیشه‌شوم معاویه و دستیاران و ریزه‌خواران او درین حد متوقف نشد بلکه پول بیت‌المال مسلمانان را در میان جمعی از دنیاپرستان و جاه‌طلبان بخش کرد تا آیات قرآن کریم را بر وفق میل او بیهوده پیروی از اندیشه‌های پلید شیطان تفسیر و تأویل کنند چنانکه گفتند مقصود ازین آیه شریفه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ» قاتل علی یعنی ابن ملجم است^۹.

۶- الصلة بين التصوف والتشيع ص ۸۵ بنقل از ابن ابی الحدید ۱/ ۳۶۵.

۷- همان کتاب بنقل از ابن ابی الحدید ۲/ ۲۰۲.

۸- همان کتاب بنقل از ابن ابی الحدید ص ۲۰۲ - معاویه به مردم شام چنان آموخته بود که علی علیه

السلام را بنام «ابو تراب - پدر خاک» بعنوان نکوهش بخوانند در صورتیکه بتصریح صحیح بخاری کنیه ابو تراب را پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام بعنوان مدح عطا فرموده بود.

۹- سورة بقره ۲۰۷ بنقل از همان کتاب ص ۸۵. بیشتر مفسران که از آن جمله است طبرسی در تفسیر

مجمع البیان که مورد قبول عامه مسلمانان است ابن آیه را بروایت سدی از ابن عباس درباره علی علیه السلام

همچنین معاویه در راه هدفهای پلید خود یعنی فرو کوبیدن علی و پیروانش که در واقع کوبیدن اسلام بود به سمرق بن جندب نایب زیاد، ستمگر معروف و قاتل یاران علی علیه السلام چهارصد درهم داد تا روایت کند که این آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُ قَوْلَهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ وَهُوَ اللَّهُ الْخَصَامُ . وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ» . درباره علی نازل شده است^{۱۰}.

از دستیاران معاویه و کاسه لیسان بنام او درین کارهای پلید ابوهریره، عمرو عاص و عروه بن زبیر بودند^{۱۱} عروه که خود و برادرش عبدالله زبیر از دشمنان سرسخت علی علیه السلام بودند بظاهر مردی متعبد و نمازگزار و روزه گیر بود . جای تأسف بسیار است که بیشتر حدیثها و روایات کتابهای صحاح برادران اهل سنت مامنتهی به ابوهریره و عروه بن زبیر و نظایر آنها میشود ولی در صحیح بخاری حتی یک حدیث از امام جعفر صادق پیدا نمیشود . مقصود از ذکر این حقایق تاریخی نشان دادن نمونه بسیار کمی است از آنچه پس از وفات پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله برای محو آثار و اخبار فضیلت و وصایت و جانشینی علی علیه السلام بکار رفت و در نتیجه بیشتر مردم از شناسائی آن بزرگوار و حقوق و فضائلی که داشت بی خبر ماندند .

دشمنی با علی و خاندان علی از زمان خود پیغمبر بعزل و جهات فراوانی آغاز

میدانند و شان نزول را خوابیدن آن بزرگوار در بستر پیغمبر ذکر کرده اند . زمخشری در کشاف بتعبیر «گفته شده است» نام صهیب بن سنان (در چاپ مصر «شهیب بن سنان» نوشته شده است) را درباره نزول آیه ذکر کرده است. از اینگونه اندیشه های پلید و کردار زشت معاویه و طرفدارانش بخوبی معلوم است که دشمنی او مخصوص علی علیه السلام نبوده است بلکه با خدا و پیغمبر و قرآن دشمنی داشته است که در تفسیر و تأویل قرآن بدین درجه گستاخ بوده و با همه مقدسات اسلام بازی میکرد است .

۱۰- الصلوة بین التصوف والتشیع ص ۸۵-سورة بقره آیه ۲۰۵ - بگفته زمخشری در کشاف این آیه درباره ابن شریک که بظاهر خود را دوست پیغمبر میخواند و در باطن دشمن بود نازل شده است. صاحب مجمع البیان نیز بنقل از سدی همین شأن نزول را ذکر کرده است .

گردید و هم‌چنان در تمام قرون اسلامی ادامه یافت ولی علل تفاوت پیدامیکرد. در زمان خود پیغمبر مخالفان و دشمنان سرسخت علی علیه السلام از اشراف و بزرگان قریش بودند که یک یا چند تن از کسان و خویشاوندان آنان در جنگ یا در راه اجرای احکام اسلام بدست علی کشته شده بودند. جمعی دیگر که از نظر خوی و رفتار و خصائل انسانی هنوز در همان مراحل دوران جاهلیت بودند از راه حسد و کینه به علی دشمنی می‌ورزیدند، ولی پس از وفات پیغمبر چون میدانستند علی و یاران خاص او فقط در راه حق قدم برمی‌دارند و مجری دستور خدا و پیغمبر هستند و از بخشش مال و جاه و مقام با اشراف و بزرگان و دنیا پرستان خودداری میکنند از اینرو نمی‌خواستند از مامدار امور مسلمانان شود، چنانکه پس از یک ربع قرن که خانه نشین شده بود و باصرار مردم که بخانه‌اش هجوم آوردند و پیرامونش را گرفتند و از وی خواستند که زمامدار مسلمانان شود و شاید چنان‌گمان میکردند که این مدت دراز تغییری در اندیشه و رفتار او داده است و اکنون میتواند خواهشها و هوسهای خود را از وی بخواهند، همینکه چند روز بر مسند خلافت مستقر شد و روش استوار و تغییرناپذیر او را در راه حق و عدالت دیدند، همان بزرگان جاه طلب و دنیا پرست که با او بیعت کرده بودند به عناوین گوناگون دور او را رها کردند و بیعت را شکستند و بدشمنی او، مردمان ساده دل را برانگیختند و پیراهن خونینی بر روی نیزه کردند و شمشیر بروی خلیفه خود کشیدند و موجب آن همه خونریزی و خون جگر خوردن آن امام مقرر الضاعه شدند^{۱۲}.

۱۲- نقشه‌های شومی که بوسیله فرمانروایان غاصب و ستمگرامی و عباسی برای محو آثار و فضائل علی و خاندانش و تحریف حقایق تاریخی و تبدیل و تغییر راه و هدف اسلام در مدت چندین قرن در کشورهای اسلامی بوسیله جاسوسان و ماموران زبردست و قاضیان و مفتیان دنیا پرست رواج یافته بود، چنان تأثیر بدی در افکار و عقاید عامه مسلمانان بوجود آورد که حتی دانشمندی و اخلاقی مانند فزالی که خود را دارای آراء فلسفی نیز میدانست و کتاب «تهافت الفلاسفه» را در رد فلسفه نوشت، برین عقیده سخیف بود که: «علی مایه لشکر کشی در زمان معاویه شد و موجب کشتار آن همه بزرگان اسلام گردید و باکی از آن کشتارنداشت!» این گونه اظهارات فقط برای خشنود کردن خلفای عباسی زمان و مخالفت با فاطمیان

پس از شهادت آن امام ، برای اینکه دوباره روش حکومت او تجدید نشود ، تا آنجا که توانستند با خاندان و یاران او بدشمنی برخاستند و عمال خون آشام و ستمگر معاویه و یزید و عبدالملک اموی و منصور و هادی و هارون و متوکل عباسی و غیرهم از قبیل زیاده‌ها و این زیاده‌ها و حجاج‌ها و بسر بن ازطاتها و مهلب بن ابی صفره‌ها و سندی بن شاهکها و مسرورها و هزاران ازین تبه‌کاران و خون آشامان را بر جان و مال و ناموس مردم چیره ساختند تا هر کس را که از هواداران و دوستان علی و خاندان او سراغ داشتند از میان بردند .

این آدم کشیها و ستمهای بسیاری که پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدت چندین قرن حکومت غاصبانه امویان و عباسیان وجود داشت و دوستان و پیروان علی علیه السلام مورد شکنجه و حبس و مصادره اموال و ویرانی خانه قرار گرفته بودند ، موجب آن شد که بیشتر پیروان علی و خاندان بدستور پیشوایان خود در آنجا که بیم خطر جانی میرفت از اظهار عقیده و ذکر فضائل و احادیثی که در مدح آن بزرگواران وارد شده بود خودداری کنند و موضوع «تقیه» که اصلی است عقلی و منطقی در مذهب جعفری قوت گیرد . در همان حال دشمنان آنان خبرها و حدیثهای ساختگی در مدح مخالفان علی و نکوهش علی تا توانستند جعل کردند و بزور سر نیزه و پول در میان مردم رواج دادند ، و در برابر جعل و نشر اخبار دروغین بسود خود ، از ذکر و نقل روایات درست نبوی یا آیات قرآن که درباره علی علیه السلام نازل شده بود با تمام وسایل مانع میشدند و گوینده و راوی را بانواع مجازات بکیفر

→ مصر ، دشمنان عباسیان بود (فضائح الباطنیة - اثر گلدزهر - لیدن ۱۹۱۶ ص ۶۳ - بنقل از : الصلح بین التصوف والتشیع . حاشیه ص ۸۶) جای کمال تعجب و تأسف است که دانشمندانی امثال غزالی ، عمل طلحه و زبیر را که با امام و خلیفه زمان بیعت کرده بودند و شمشیر بر روی امام خود کشیدند و نیز عمل معاویه و یزید را که آن همه از صحابه و پاکان و سرانجام فرزند پیغمبر را کشند ، نتیجه اجتهاد و پرهیز از شق عصای مسلمانان میدانند ولی آیا این دانشمندان و مجتهدان اگر طلحه و زبیر و معاویه و عمرو عاص بر خلیفه اول و دوم می‌شوریدند و جنگ بر اه می‌انداختند و خلیفه عصر در صدد دفع برمی‌آمد ، باز هم شورشیان را مجتهد و خلیفه وقت را آتش افروز جنگ میخواندند ؟

میرساندند .

بیهقی از ربیع بن سلیمان نقل کرده است که وی چنین گوید :
به امام محمد بن ادریس شافعی گفتم جماعتی از مردم یارای شنیدن مدح و فضیلتی از خاندان اهل بیت را ندارند و هرگاه بینند یکی از ماحدث و خبری درباره آنان نقل میکنیم میگویند : این کس «رافضی است» شافعی چون گفتار آنان را شنید این اشعار را انشاء کرد :

إِذَا فِي مَجْلَسٍ ذَكَرُوا عَلِيًّا وَسِبْطِيَّهٖ وَفَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ
فَأَجْرَى بَعْضُهُمْ ذِكْرًا سِوَاهُ فَأَيُّقِنَنَّ أَنَّهُ سَلْقَلِقِيَّةِ
أَذَا ذَكَرُوا عَلِيًّا أَوْ بَنِيَّهِ تَشَاغَلَ بِالرَّوَايَاتِ الْعَلِيَّةِ
وَقَالَ تَجَاوَزُوا يَا قَوْمَ عَن ذَا فَهَذَا مِنْ حَدِيثِ الرَّافِضِيَّةِ
بَرَأْتُ إِلَى الْمُتَّهِمِينَ مِنْ أَنَا يَرَوْنَ الرِّفْضَ حَبَّ الْفَاطِمِيَّةِ
عَلَى آلِ الرَّسُولِ صَلَاةُ رَبِّي وَلَعْنَتُهُ لِبَيْتِكَ الْجَاهِلِيَّةِ^{۱۳}
و نیز حافظ جمال الدین زرنندی این اشعار را در همین زمینه از امام شافعی نقل کرده است :

قَالُوا تَرَفَّضْتَ قُلْتَ كَلًّا مَا الرِّفْضُ دِينِي وَلَا اعْتِقَادِي
لَكِنْ تَوَلَّيْتُ خَيْرَ إِمَامٍ خَيْرَ إِمَامٍ وَخَيْرَ هَادٍ
إِنْ كَانَ حَبُّ الْوَصِيِّ رَفْضًا فَإِنِّي أَرَفُضُ الْعِبَادَةَ^{۱۴}

۱۳- تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد (ص) - قاضی بهلول بهجت افندی - چاپ مشهد ص ۵۹ .

ترجمه اشعار :

هرگاه در مجلسی ذکر علی و دو فرزندش و فاطمه زهرا میشود برخی از حاضران حدیث دیگری بمیان می آورد پس یقین بدان که آن کس را مادری ناپاک بوده است . هرگاه یادی از علی و فرزندان او میشود این گونه مردم خود را بروایات «عالی سند» مشغول میکنند و میگویند :
مردم ازین سخنان بگذرید زیرا این گفته ها از رافضیان است ، من بخدای بزرگ ازین مردم که دوستی فاطمیان را «رفض» میدانند بیزاری میجویم درود پروردگار بر خاندان پیغمبر و نفرینش برین مردم جاہل باد .

همچنین امام فخر رازی از قول امام مزنی این شعر را به شافعی نسبت داده است :

« وَ أَكْتُمُ وِدِّي مَعَ صَفَاءِ مَوَدَّتِي لَيْتَسَلَّمَ عَنْ قَوْلِ الثَّوَاثَةِ وَ آسَلَّمَ^{۱۵} »
چماق تکفیر «رفض» و «رافضی» حربیه‌یی شد در دست فرمانروایان و امرای
غاصب و جبار اموی و عباسی و ترکان غزنوی و سلجوقی و مغول و عثمانی و اوزبک
و ترکمان و نظایر آنان که در طول متجاوز از هزار و سیصد سال هزاران تن از مردم
پرهیزگار و باایمان و زیاران پیغمبر و پیروان علی و خاندان او و از دانشمندان و
بزرگان زمان امثال: حجر بن عدی و رشیده‌جری و میثم تمّار و زید بن علی و ابن سکیت
و شهید اول و شهید دوم و قاضی نورالله شوشتری و هزاران تن مقتول و شهید دیگر
که صفحات تاریخ هر قرن آغشته بخون آن پاکان است ، شربت شهادت چشیدند
و گاهی زنده بگور شدند^{۱۶} یا هزاران تن سالها در زندانهای بدتر از گور حجاج و
منصور و هارون رنج کشیدند و در همان سیاه چالها جان سپردند . این کشتارها و
آزارهای مستمر ، رعب و وحشت فراوان در میان شیعیان پدید آورد چنانکه
بیشتر مردم شیعی و طرفداران خاندان علی و امامان ناگزیر بودند که مذهب و عقیده
خود را پنهان کنند و از بیان و نقل حدیثی در مدح علی و فرزندان ، لب فروبندند .

مردم عوام و ساده ، در هر زمان ، کم کم چنان گمان کردند که شیعیان یا بتعبیر
غرض‌آلود علما و پیشوایان سوء «رافضیان» فرقه‌یی خارج از مذهب اسلام بلکه

۱۴- تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد (ص) ص ۵۹ .

ترجمه اشعار :

مردم میگویند: تو رافضی شده‌یی پاسخ دادم: هرگز ! دین و اعتقاد من رفض نیست ولی من دوستدار بهترین امام
و نیکوترین پیشوا هستم . اگر دوستی وصی پیغمبر رفض است ، پس بدانید که من رافضی‌ترین بندگانم .

۱۵- همان کتاب . همان صفحه . ترجمه شعر : دوستی خود را با همه صفا و خلوص آن پنهان میکنم تا

هم توازدست سخن چنان جان سالم بدربری هم من .

۱۶- از جمله کسانی که با مرعاویه زنده درگوشه عبدالرحمن بن حسان است که از یاران حجر بن عدی

بود . (الصلة بین التصوف والتشیع ص ۸۶) .

دشمن اسلام هستند و کشتن ایشان و غارت کردن اموال آنان و اسیر و برده کردن زنانشان مجاز بلکه مثاب است .

علمای متعصبی امثال ابن حزم و شهرستانی در کتابهای ملل و نحل خود در تعریف شیعه و رافضی تهمتهای ناروا باین مذهب وارد ساختند و فرقه‌های بسیاری را که شیعیان ، آنان را خارج از دین یا خارج از مذهب شیعه میدانند ، در شمار شیعیان در کتب خود آوردند . امثال : غلات ، خوارج ، مغوضه ، قدریّه و نظایر اینان . این کار را از آن نظر انجام دادند تا ازین راه مردم ساده و کم‌مایه و بی‌خبر را نسبت بمذهب شیعه بدبین کنند .

در قرون جدید نیز از وقتی که کشورهای غربی روش استعمارپیش گرفتند و در اندیشه فرمانروایی بر کشورهای اسلامی افتادند باتمام نیرو و وسائل بدامن زدن آتش تفرقه در میان مسلمانان پرداختند و بعنوان محقق و مستشرق دلسوز در کتابهای خود بعنوان : اسلام‌شناسی و «شیعه‌شناسی» مطالبی پیرامون اسلام و تشیع نوشتند که در هیچ تاریخ معتبر و صحیحی چنان خبر و روایتی نیست ولی جمعی از یخببران که از تاریخ و علوم اسلامی و فقه و حدیث شیعه بی‌بهره‌اند سخنان این دشمنان دوست‌نما در اندیشه آنان اثر گذارد و بی‌آنکه بآخذ و کتب فراوان و معتبر خودمان مراجعه کنند آن مطالب را درست دانستند و به نشر و ترویج آنها پرداختند و گذشته از اینکه خود فریب آن سخنان را خورده‌اند جمعی از جوانان ناآگاه را که بنا باصل فطرت و وازدگی از اصول مادی‌گری بسوی دین و مذهب رو آورده‌اند گمراه میکنند . از جمله شبهات و افتراءات که همین قماش پژوهندگان در اذهان مردم ناآگاه و جوانان ساده و گراینده بدین و مذهب القاء کرده و میکنند این است که : مذهب تشیع زاده سیاست بوده است یا اینکه مؤسس مذهب تشیع عبدالله سباء که شخصیتی مجهول شاید هم خیالی است میباشد . یا تقسیم شیعه به : شیعه دیلمی ، شیعه صفوی و شیعه علوی و نکوهش از دو قسم اول و نظایر این اتهامات و نسبتهای ناروا که نزد اهل تحقیق و اطلاع کوچکترین ارزش تاریخی و تحقیقی ندارد و کذب آنها اظهر من الشمس میباشد ولی همین شبهات مایه گمراهی گروه بسیاری میشود و غرض اصلی القانندگان این شبهات نیز که از ریشه استعمار

سرچشمه میگیرد، همین نتیجه بوده است. فی‌المثل غرض آنان از تقسیم ادعایی شیعه به شیعه دیلمی و شیعه صفوی و شیعه علوی آن است که از دو قسم اول که اختراع خیال و قلم خود آنان است نکوهش کنند و در نتیجه علما، فقها، فلاسفه و نویسندگان و شعرای آن دو دوره را که بزرگترین مفاخر عالم اسلام و تشیع هستند و آثار فکری و قلمی آنان مانند ستارگان درخشان همواره آسمان علم و ادب اسلام و تشیع را درخشان دارد امثال: سید مرتضی و سید رضی و شیخ طوسی و شیخ مفید و میرداماد و شیخ بهائی و ملاصدرا و ملاحسن فیض و شعرائی امثال محترم کاشانی و صائب و هاتف و کلیم همدانی و عرفی شیرازی و صدها تن ازین بزرگان را که در دوره دیلمیان و صفویان پرورش یافته و مایه عظمت و افتخار اسلام و تشیع شده‌اند بهانه اینکه پرورش یافته درین دوره‌ها هستند تخطئه و تضعیف کنند.

باز مع الوصف در همین عصر کسانی در میان برادران اسلامی سنی مذهب ما پیدامیشوند که در نتیجه بی‌خبری از اصول و معتقدات مذهب تشیع انواع و اقسام اموزشت و ناروا را بمذهب تشیع جعفری نسبت میدهند از قبیل اینکه شیعیان برای خود قرآن جداگانه دارند و امامان خود را مُشَرَّع میدانند و هنگام بستن اقامه نماز این عبارت را میخوانند: «قد خان الامین جبرائیل»^{۱۷} و بسیاری از اینگونه افتراءات که نه در هیچیک از کتابهای معتبر شیعیان دیده میشود و نه در اعمال و اعتقادات آنان، بی‌یقین عامه شیعیان جمله قد خان الامین جبرائیل را شنیده‌اند چه برسد بآنکه آن را در نمازها بخوانند.

بنظر نویسنده این سطور وضع اسف‌انگیز و نابسامانی که در میان مسلمانان

۱۷- مفسدان و مفرضان و تفرقه اندازان میان مسلمانان برادران سنی مذهب ما چنان فهمانده‌اند که هر شیعه مذهب این عبارت را: قد خان ... (یعنی جبرائیل در ارسال رسالت خیانت کرد!) هنگام بستن اقامه ذکر میکند و مقصود این است که جبرئیل بجای اینکه رسالت را به علی ابلاغ کند به حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله وسلم ابلاغ کرد! هر کس که بهره‌ی از انصاف داشته باشد و بکتاب اعتقادی شیعیان مراجعه کند و نماز آنان را زیر نظر بگیرد، تصدیق میکند که معاندان چه دروغهای شاخداری درباره شیعه گفته‌اند. این نمونه‌ی است از این‌گونه دروغها و افتراءات.

وجود دارد و بیخبری فرقه‌ها و مذاهب اسلامی از حال یکدیگر و مرتکب شدن کارهای خصومت آمیز و تفرقه‌انگیز نسبت به هم در عصر وزمانی که اتحاد و اتفاق آنان در برابر بیگانگان کمال ضرورت را دارد، ناشی ازین است که مسلمانان کشورهای مختلف و مذاهب گوناگون چنانکه باید و شاید یکدیگر را نمی‌شناسند و این ناآگاهی مذاهب دیگر اسلامی، که در تمام ادوار تاریخی اسلام، مذهب رسمی دربار و اکثریت مردم بوده است، از مذهب جعفری امری است طبیعی و معلول جبر تاریخ و علل واقعی که پاره‌یی از آنها درین مقاله اشاره شد.

بنابراین، وظیفه نویسندگان و دانشمندان شیعی مذهب آن است که با دلائل مستند و تاریخی که کتابهای شیعیان و غیر شیعیان مشحون بدانهاست و باروش نرم و جدال احسن که دستور صریح قرآن کریم و شیوه پسندیده پیشوایان دین است درصدد شناساندن مذهب تشیع بمسلمانان ناآگاه و همه جهانیان برآیند، تا بیگانان این همه ازین تفرقه و اختلاف مسلمانان که خود آنان، عامل بزرگ آن هستند بهره‌برداری نکنند. خوشبختانه مادر عصری زندگی میکنیم که تعصبات جاهلانه قومی و دینی نسبت بزمانهای سابق کم شده و وسایل و موجبات نشر حقایق فزونی یافته است.

این همه کتابها و رساله‌ها و مجله‌ها و انواع نشریات که در هر روز و هر هفته و هر ماه در همه جهان چاپ و منتشر میشود اگر پاره‌یی از آنها بر حقایق تاریخی و مستند و شناساندن مسائل و موضوعاتی که بعلم و جهات گوناگون تاکنون در پرده تاریکی مانده و گاهی هم روایات مجعول و فرمایشی حقایق را وارونه نشان داده است، مشتمل باشند بیقین در ارشاد و راهنمایی فریب‌خوردگان و ناآگاهان اثر بسزائی دارد. به پیروی از همین اندیشه، به پیشنهاد نویسندۀ این‌سطور در هیئت تحریریه نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی، تصمیم گرفته شد که ازین شماره بخشی در مجله به‌عنوان «مبانی تشیع» بمنظور شناساندن مذهب شیعه به‌همه مسلمانان و جهانیان باز شود.

میدانیم چنانکه تشیع نماینده حقیقت و هدف واقعی اسلام است در ایران

مظهر ملیت و فرهنگ ایران پس از اسلام نیز می‌باشد زیرا چون ایرانیان آگاه و با فرهنگ، جویای حقیقت اسلام بودند به‌مذهب تشیع گرویدند. همچنین پیشنهاد شد به‌گونه پرسش درباره مشکلات و شبهاتی که پژوهندگان درباره اسلام و تشیع دارند پاسخ داده شود.

برای نشان دادن نمونه کاملی از چگونگی پژوهشها و مباحثات مستدل علمی و دینی که بتواند برای پویندگان راه حق و جویندگان حقیقت سرمشق خوبی باشد، نویسنده یکی از مناظرات قرون اولی اسلام را برای درج درین شماره ترجمه کرد.

این مناظره میان چهل تن از فقهای درجه اول قرن سوم هجری از یک جانب و مأمون خلیفه مقتدر و سیاستمدار عباسی در طرف دیگر واقع شده است. علی که موجب انتخاب این موضوع و ترجمه تمام آن بفارسی و نشر در مجله شده است نکات ذیل می‌باشد:

۱- نقل‌کننده این مناظره یکی از دانشمندان بزرگ و معروف قرن چهارم هجری است بنام احمد بن محمد بن عبدربه قرطبی اندلسی که بسال ۳۲۸ هجری وفات یافته و این مناظره را در کتاب خود آورده است.

اثر نفیس و مشهور وی بنام عقد الفرید یکی از کتابهای پرارزش ادبی و تاریخی است و مانند اغانی ابوالفرج اصفهانی مشتمل بر فرهنگ و تمدن اسلامی در قرون اولیه اسلام است و از بهترین مآخذ و منابع آداب و سنن و اوضاع اجتماعی دوره خلفای راشدین و امویان و عباسیان تا زمان مؤلف می‌باشد.

۲- چون مؤلف خود از اهل سنت و پیرو مذهب مالک می‌باشد و در دورترین کشورهای اسلامی از مراکز تشیع یعنی اندلس مسلمان آن روز و اسپانی مسیحی امروز میزیسته و با خلفای اموی مغرب که دشمن صلبی خاندان علی هستند معاشر بوده است، دیگر اتهامات مغرضانه یا بیخبرانه برخی از فریب خوردگان یا مغرضان که این سخنان بافته شیعیان پرورش یافته دوره دیلمان یا صفویان است در گفتار این نویسنده راه نخواهد یافت.

۳- محتوای مناظره و روش مناظره کنندگان از بهترین انواع احتجاج و مناظره است که می‌تواند بهترین سرمشق برای پژوهندگان امروز باشد زیرا مأمون خلیفه عباسی را با آن همه احاطه بقرآن و حدیث و تسلط بر استدلال و مناظره نشان می‌دهد که با چهل تن از فقیهان درجه اول عالم اسلام آن روز بمباحثه و مناظره می‌پردازد و همه آنان را باستناد آیات قرآن و اخبار صحیح مجاب می‌کند. موضوع مناظره اثبات برتری علی بن ابی طالب است بر همه یاران پیغمبر در زمان رسول اکرم و پس از وی این مناظره پاسخ دندان شکنی است بکسانی که پیدایش شیعه و اعتقاد به افضلیت علی علیه السلام را بدوره‌های متأخر برمیگردانند.

۴- نتیجه ضمنی که این مناظره در بر دارد آزادی و گسترش بی‌مانندی است که در احتجاجات و مناظرات دینی و مباحث عقلی و فلسفی در آن دوره میان مسلمانان وجود داشته است.^{۱۸}

۵- اهمیت دادن مسلمانان در آن دوره باین گونه مسائل علمی و دینی چنانکه موافق روایت ابن عبدربه، مأمون خلیفه عباسی با آن کاروگر فتاریهای کشوری و لشکری به یحیی بن اکثم فقیه بزرگ و قاضی القضاة وقت دستور می‌دهد که چهل تن از فقیهان دانشمند را که در استدلال و منطق قوی باشند بامدادان هنگام نماز صبح در دربار حاضر کند و وی پس از چند روز جستجو جمع مطلوب را پیدا می‌کند و صبح پگاه به همراهی آنان بدربار می‌رود چنانکه نماز صبح را در دربار می‌خوانند و مأمون خود جامه ساده می‌پوشد و بفقیهان نیز دستور می‌دهد که همان کار را انجام دهند آن‌گاه در محیطی کاملاً آزاد و بطریق مساوات مناظره آغاز می‌گردد و تاهنگام

۱۸- موافق، نقل صدوق درعیون اخبار الرضا ص ۱۸۵ همین مناظره را، مأمون در آغاز گفتار به فقیهان و متکلمان چنین خطاب می‌کند: «ای جماعت همانا شما را در اینجا گرد آوردم تا با شما در نزد خدا احتجاج کنم ... پس بامن باتمام خردهای خود مناظره کنید من کسی هستم که اعتقاد دارم علی پس از پیغمبر بهترین مردمان است. اگر درست می‌گویم، گفته مرا تصدیق کنید و اگر نادرست می‌گویم، خطای مرا باز گوید و اینک اگر می‌خواهید من آغاز سؤال کنم و گر نه شما سؤال کنید...» از این روش بحث و مناظره آزاد بودن محیط آن بخوبی آشکار است.

چاشت بدرازا میکشد .

اینک بترجمه مناظره مأمون با فقیهان میپردازم و تمام آنچه را ابن عبدربه در عقدالفرید نوشته است بی کم و کاست ، در اینجا می آورم . امیداست خوانندگان ارجمند، خاصه کسانی که تاکنون در اشتباه بوده یا بعللی از واقع و حقیقت دور شده بودند پس از خواندن این سند معتبر تاریخی براه راست گروند و موافق گفته خداوند در قرآن کریم ... فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ،
أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُو الْأَلْبَابِ ۱۹ .

از گفتار ، آنچه را نیکوتر و مستدل تر است پیروی کنند تا از هدایت خداوند برخوردار گردند و جزء خردمندان شمرده شوند .
إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ۲۰ .

مشهد - آذرماه ۱۳۵۲ - علی اکبر شهابی

مناظره مأمون با فقیهان درباره برتری علی علیه السلام^{۲۱}

اسحق پسر ابراهیم روایت کرده است: یحیی بن اکثم هنگامی که قاضی القضاة بود نزد من و جمعی از یاران من پیغام فرستاد که امیر المؤمنین مأمون بمن فرمان داده است بامدادان فردا چهل تن از فقیهانی را که آنچه بگویند، نیکو بفهمند و توانا در پاسخ دادن باشند حاضر کنم که نزد وی برویم. از این رو کسانی را که برای این کار شایسته میدانید برشمرد. ما نام چند تن را بردیم و او نیز نام چند تن دیگر را آورد تا اینکه چهل تن کامل شد، آن گاه نام آنان را در کاغذی نوشت و فرمان داد که سحرگاهان فردا نزد وی رویم و فرمان داد که قضیه رابه غائبان نیز آگهی دهند. فردا پیش از طلوع فجر نزد وی حاضر شدیم. وی جامه‌های خود را پوشیده بود و انتظار ما را میکشید. پس اوسوار شد و ما نیز سوار شدیم و آهنگ دربار کردیم. چون بدانجا رسیدیم، خادمی را ایستاده نزد در دیدیم. چون ما را دید گفت: ای ابا محمد امیر المؤمنین در انتظار توست. پس ما را داخل دربار کرد و فرمان داد که نماز بخوانیم. ما بنماز پرداختیم و هنوز نماز را پایان نرسانده بودیم که خادم بیرون رفت. آن گاه بما گفت: داخل شوید. ما داخل شدیم و دیدیم که امیر المؤمنین بر روی مسند خود نشسته جامه سیاه و طلیسان (لباده) ورشته مروارید و عمامه خود را بر تن دارد. ما ایستادیم و سلام گفتیم. او بما جواب گفت و فرمان نشستن داد. چون در جای خود قرار گرفتیم او از مسندش بکناری رفت و عمامه و طلیسان خود را برداشت و کلاه خود را بر سر گذاشت و رو بما کرد و گفت: آنچه را دیدید که من انجام دادم بدان جهت است که شما نیز چنان کنید، اما دلیل آن که موزه خود را از پا بیرون نیاوردم سببی دارد جمعی از شما آن را میدانید و کسانی که نمیدانید اکنون نشان میدهم و پای خود را دراز کرد. پس بما گفت: کلاهها و موزه‌ها و طلیسانهای خود را بکنید. اسحق گفته است که ما خودداری کردیم ولی یحیی بما گفت: هر چه امیر المؤمنین فرمان داده است بجا آورید پس ما بگوشه‌یی رفتیم و کلاهها و موزه‌ها و طلیسانهای خود را در آوردیم و بجای خود برگشتیم. چون همگی در جاهای خود قرار گرفتیم. مأمون گفت: بدان جهت نزد شما فرستادم که مناظره‌یی

۲۱- عقد الفرید. احمد بن محمد بن عبدربه قرطبی اندلسی (متوفی ۳۲۸ هـ) - چاپ اول - جزء سوم

آغاز کنیم بنابراین هر يك از شما اگر محصور است در آن حال از وجودش نفعی نمیرسد و آنچه بگوید نمی‌فهمد، پس هر کدام نیازی بتخلیه دارد بدان‌سوی رود و بدست خود اشاره کرد. مافیرمان او را اجابت کردیم. آن‌گاه مسأله‌یی از فقه مطرح کرد و گفت: ای ابا محمد نخست توجواب بده و دیگران پس از توجواب گویند. پس یحیی جوابی گفت، بعد از او آن کس که پهلوی وی بود جواب داد و بهمین ترتیب یکان‌یکان جواب دادند تا آخرین ماباسخ داد. موضوع بحث و سؤال در علت و علة‌العلل بود. در تمام مدت مأمون سر خود را پائین افکنده بود و سخن نمی‌گفت. چون سخن فقیهان پایان رسید، بسوی یحیی برگشت و گفت: ای ابا محمد جواب را درست گفתי و راه را درباره علت بخطر رفتی. پس از آن پیوسته گفته هر يك از ما را بازگو میکرد: برخی را تصویب و بعضی را رد مینمود تا آنکه بگفتار همگی پاسخ داد. آن‌گاه گفت: شما را برای این گونه سخنان نخواستیم بلکه دوست دارم که بشما مجال دهم تا با امیر المؤمنین (مقصود مأمون، خودش میباشد) درباره مذهبی که بدان عقیده مند است و درباره دینی که آن را برگزیده است مناظره کنید.

اسحق - آنچه را امیر المؤمنین اراده کرده است انجام دهد - خدای او را توفیق دهد. مأمون - امیر المؤمنین برین عقیده و دین است که علی بن ابیطالب بهترین خلق خداست پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سزاوارترین مردم است برای خلافت. اسحق - در میان ما کسانی هستند که آنچه را امیر المؤمنین درباره علی بیان کرد نمی‌شناسند و بدان معتقد نیستند و امیر المؤمنین ما را برای مناظره طلب کرده است.

مأمون - هر طریق را می‌پسندی اختیار کن: من از تو سؤال کنم یا تو از من سؤال اسحق - من پرسش را آغاز میکنم.

میکنی؟ اسحق میگوید: من این پیشنهاد را پسندیدم و گفتم: من پرسش را آغاز میکنم.

اسحق - بچه دلیل امیر المؤمنین ادعا میکند که علی برترین مردم است پس از رسول خدا و سزاوارتر است از همه بخلافت پس از وی؟

مأمون - بمن بگو چه چیزی مایه برتری مردم بر یکدیگر میشود چنانکه بتوان گفت فلان کس از دیگری افضل است؟

اسحق - اعمال نیکو .

مأمون - راست است ، اکنون بمن بگو درباره کسی که در زمان پیغمبر (ص) بریار خود برتری داشت ولی پس از پیغمبر (ص) آن یار که مفضل بود کاری انجام داد برتر از کاری که فاضل در زمان پیغمبر انجام داده بود آیا این کس را میتوانیم از جهت فضل با فاضل زمان پیغمبر همپایه بدانیم ؟ .

اسحق - من سربپائین افکندم و در اندیشه فرو رفتم .

مأمون - اسحق ! تو نمیتوانی پاسخ «آری» بدهی زیرا اگر «آری» بگویی ، من در روزگار خودمان کسانی را بتو نشان میدهم که از آن کس جهاد و حج و روزه و نماز و کارهای خیرش افزون است .

اسحق - حق باشماست ، ای امیر المؤمنین ، هرگز کسی که در زمان پیغمبر مفضل بوده است همپایه فاضل زمان پیغمبر نمیشود .

مأمون - اسحق ! بدرستی بروایات و اخباری که از یاران تو و کسانی که تودینت را از آنان گرفته‌ای و آنان را پیشوای خود قرار داده‌ای درباره فضائل علی بن ابی طالب بتورسیده است بنگر و آنها را بآنچه درباره فضائل ابوبکر شنیده‌ای بسنج آن گاه اگر دیدی که فضائل ابوبکر همپایه فضائل علی است بگو که ابوبکر برتر از علی است ، نه بخدا سوگند چنین نیست ، بلکه آنچه را درباره فضائل ابوبکر و عمر بتورسیده است با فضائل علی مقایسه کن آن گاه اگر دیدی که فضائل آن دو با فضائل علی به تنهایی برابر است بگو آن دو از علی افضل هستند ، نه بخدا چنین نیست ، بالاتر ازین ، آنچه درباره ابوبکر و عمر و عثمان از فضائل شنیده‌ای با فضائل علی در ترازوی سنجش بگذار اگر دیدی که فضائل آن سه تن باندازه فضائل علی است ، بگو آنان از علی افضل هستند ، نه بخدا سوگند چنین نیست . بلکه فضائل صحابه ده گانه را که پیغمبر صلی الله علیه و آله مؤدّه بهشت بآنان داد با فضائل علی بسنج ، اگر دریافتی که فضائل آنان همپایه فضائل علی است بگو آنان برتر از علی میباشند . ای اسحق روزی که خدا پیغمبر را برانگیخت کدام يك از اعمال برتر بود ؟

اسحق - اخلاص در شهادت .

مأمون - آیا به پیشی گرفتن در اسلام نیست ؟

اسحق - بلی!

مأمون - این را در قرآن کریم بخوان که خدامی فرماید: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»^۱ مقصود ازین آیه کسانی است که در پذیرفتن اسلام پیشی گرفته‌اند، آيا شنیده‌ی کسی در اسلام بر علی پیشی گرفته باشد؟

اسحق - ای امیر المؤمنین علی هنگامی اسلام آورد که تازه جوان بود و هنوز تکلیفی نداشت و حکمی بوی تعلق نمیگرفت در صورتیکه ابوبکر در زمان بزرگی که حکم و تکلیف بوی تعلق می‌گرفت اسلام آورد.

مأمون - بمن بگو کدام يك نخست اسلام آورده است تا پس از آن درباره موضوع نوجوانی و کمال و بزرگی با تو منظره کنم.

اسحق - علی پیش از ابوبکر اسلام آورد، با همین کیفیت.

مأمون - آری! بمن بگو که آیا اسلام علی بسبب این بود که رسول خدا او را باسلام دعوت کرد یا انگیزه آن الهامی از جانب خدا بود؟

اسحق میگوید من سر خود را پائین افکندم و در اندیشه فرو رفتم.

مأمون - ای اسحق نمیتوانی اسلام علی را در نتیجه الهام از خدا بدانی زیرا درین صورت علی را بر پیغمبر مقدم میداری زیرا رسول اکرم تا جبرائیل از جانب خدا بوی خبر نداد اسلام را نمی‌شناخت.

اسحق - آری رسول خدا او را باسلام دعوت کرد.

مأمون - اسحق، آیا پیغمبر که علی را دعوت کرد بدستور خداوند بود یا از جانب خودش؟

اسحق میگوید: باز من در اندیشه فرو رفتم و سر پائین افکندم.

مأمون - اسحق! نمیتوانی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را نسبت بتکشف دهی زیرا خداوند میفرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الْمَلَائِكَةُ»^۲.

اسحق - بلی، ای امیر المؤمنین، پیغمبر علی را بدستور خداوند باسلام خواند.

مأمون - آیا شایسته است که خداوند به پیغمبر خود تکلیف کند کسی را که هنوز

۱- واقعه - ۱۰ و ۱۱.

۲- قل ما سألکم من اجر و ما انامن المتکلمین . سوره ص، آیه ۸۶.

بسن بلوغ نرسیده است و حکمی بروی جاری نمی‌شود بدین دعوت کند؟
اسحق - پناه می‌برم بخداوند که چنین نسبتی بوی داده شود .
مأمون - بنابر قیاس گفته تو که علی اسلام آورد در وقتی که کودک بود و بروی حکمی

جاری نمیشد آیا پیغمبر کودکان را بدین میخواند که هنوز طاقت و توانائی فهم و پذیرفتن آن را ندارند چنانکه درین ساعت پیغمبر آنان را بدین دعوت کند و در ساعت دیگر آنان از دین برگردند و اگر هم از دین برگردند بر آنان گناهی نخواهد بود و حکم پیغمبر برایشان جاری نمیشود، آیا تو روا میداری چنین چیزی را به پیغمبر خدا نسبت دهی ؟ .

اسحق - پناه می‌برم بخدا از چنین نسبتی !

مأمون - ای اسحق ! گمان میکنم قصد تواز فضیلتی که پیغمبر علی را بسبب آن فضیلت بر سایر مردم برتری داده است آن است که بسبب آن فضیلت علی را از دیگران جدا کند تا مقام و برتری علی شناخته شود و اگر خدا پیغمبر را مأمور کرده بود که کودکان را باسلام بخواند چنانکه علی را دعوت کرد ، آنان را نیز دعوت میکرد .

اسحق - بلی !

مأمون - آيا شنیده‌ی که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هیچ کودک دیگری از خاندان و خویشاوندان خود را باسلام دعوت کرده باشد، برای اینکه نگویی علی پسر عمش بود ؟

اسحق - نمیدانم و نشنیده‌ام که چنین کاری کرده است یانه .

مأمون - ای اسحق آیا عقیده داری که از آنچه میدانم و نمیشناسی بازخواست خواهی شد ؟

اسحق - نه .

مأمون - پسر ها کن آنچه را خدا از ما و از شما برداشته است !

اکنون بگو پس از پیشی گرفتن در اسلام چه عملی از سایر اعمال برتر است ؟

اسحق - جهاد در راه خدا .

مأمون - راست گفتمی ، آیا در میان یاران پیغمبر هیچکس رامیشناسی که باندازه علی
جهاد کرده باشد ؟

اسحق - در کدام وقت ؟

مأمون - در هر زمانی که بخواهی .

اسحق - در جنگ بدر ؟

مأمون - من نیز همان را اراده کردم . آیانه چنین است که همه یاران پیغمبر در روز
بدر از جهت جهاد بپایه علی نرسیدند ؟ بمن بگو که شماره کشتگان جنگ بدر
چه اندازه بوده است ؟

اسحق - شصت تن و اندی از مشرکان .

مأمون - علی به تنهایی چندتن از آنان را کشت ؟

اسحق - نمیدانم .

مأمون - بیست و سه تن یا بیست و دوتن و چهل تن از کشتگان دیگر را باقی مردم کشتند
اسحق - ای امیر المؤمنین ، در آن روز ابو بکر یا پیغمبر صلی الله علیه و آله در سایان
مخصوص پیغمبر بود .

مأمون - چه کاری میکرد ؟

اسحق - تدبیر میکرد .

مأمون - وای بر تو ! تدبیر میکرد بدون پیغمبر یا با وی شریک بود یا اینکه پیغمبر
بتدبیر او نیاز داشت ؟ کدام یک ازین شقوق سه گانه را انتخاب میکنی ؟
اسحق - پناه میبرم بخدا از اینکه بگویم ابو بکر بدون پیغمبر تدبیر میکرد یا اینکه با
او شرکت داشت یا پیغمبر نیازمند تدبیر و رای او بود .

مأمون - پس بنابر این چه فضیلتی برای ابو بکر از بودن در جایگاه پیغمبر بدست می آید ؟
آیا چنین نیست که فضیلت از آن کسی است که در پیش پیغمبر شمشیر
میزد نه از آن کسی که در جای خود نشسته بود ؟

اسحق - ای امیر المؤمنین ، همه لشکریان در حال جهاد بودند .

مأمون - راست میگویی ، همه مجاهد بودند ولی بیقین آن کسی که در پیش پیغمبر

شمشیر میزد و از پیغمبر و کسی که در نزد پیغمبر نشسته بود حمایت میکرد بر تراست از آن کس که نشسته بود ، آیا در کتاب خداوند نخوانده‌یی که میفرماید : «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَ أُولِيَ الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ ، فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا»^۱.

اسحق - ابوبکر و عمر نیز جهاد میکردند .

مأمون - آیا ابوبکر و عمر را بر آن کس که در آن جنگ حاضر نبود فضیلتی هست ؟

اسحق - بلی !

مأمون - پس فضل آن کس که در جنگ میخواست جان خود را نثار کند ، بر فضل ابوبکر و عمر می‌چربد .

اسحق - بلی !

مأمون - اسحق ، آیا قرآن میخوانی ؟

اسحق - بلی !

مأمون - بخوان برای من آیه «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا»^۲.

اسحق آیه را خواندم تا رسیدم به : «يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا - تَا - وَيَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»^۳.

مأمون - تاهميجا بس است ، این آیه درباره چه کسی نازل شده است ؟

اسحق - درباره علی .

مأمون - آیا میدانی که علی هنگام اطعام مسکین و یتیم و اسیر گفت : «اَنْتُمْ اطعمکم لِوَجْهِ اللَّهِ»^۴ و آیا شنیده‌یی که خداوند در قرآنش هیچکس را بمانند علی

۱- نساء آیه ۹۵ .

۲- دهر آیه ۱ .

۳- دهر آیه ۸ .

۴- دهر ، آیه ۹ .

وصف کرده باشد ؟

اسحق - نه .

مأمون - راست گفתי، زیرا، ای اسحق، خداوند متعال رفتار و سیره علی را شناخته بود . آیا تو برین اندیشه نیستی که یاران ده گانه پیغمبر (عشره مبشره) در بهشتند ؟ .

اسحق - بلی ! ای امیر المؤمنین .

مأمون - آیا اگر کسی بگوید که بخدا سوگند نمیدانم این حدیث درست است یا نه ؟ و مرا معلوم نیست که این حدیث از پیغمبر رسیده یا نه چنین کس نزد تو کافر است ؟

اسحق - پناه میبرم بخدا از چنین گفتاری !
مأمون - آیا اگر کسی بگوید که نمیدانم این سوره از قرآن است یا نه ؟ چنین کسی کافر است ؟

اسحق - بلی !

مأمون - اسحق ، میان این دو فرق بسیار می بینم .
آیا حدیث روایت میکنی ؟

اسحق - بلی !

مأمون - آیا حدیث «طیر» را میشناسی ؟

اسحق - بلی !

مأمون - آن را برای من روایت کن .

اسحق - حدیث را برایش خواندم .

مأمون - اسحق ! باتو گفتگو میکردم و گمان میکردم که تو دشمن حق و راستی نیستی ولی اکنون بر من روشن شد که دشمن حقنی !

آیا تویقین داری که این حدیث درست است ؟

اسحق - بلی ! این حدیث را کسانی روایت کرده اند که مرا امکان رد گفتار آنان نیست .

مأمون - آیا قبول داری که اگر کسی این حدیث را درست بداند ، آن گاه گمان کند که یکی از صحابه برتر از علی است ، از یکی از وجوه سه گانه بیرون نیست ، یا

این است که دعوت رسول خدا نزد او مردود است یا این که بگوید پیغمبر برتر را میشناخت ولی آن کس را که مفضل بود بیشتر دوست میداشت یا اینکه بگوید خداوند فاضل را از مفضل نمیشناخت ، کدام يك ازین وجوه سه‌گانه را توافقیار میکنی ؟

اسحق - در اندیشه فرو رفتم و سر را پائین افکندم .

مأمون - اسحق ! هیچک از آنها را نمیتوانی بر زبان آوری زیرا اگر یکی از آنها را بگویی ترا وادار به توبه میکنم ، و اگر برای حدیث غیر ازین وجوه سه‌گانه تأویل دیگری داری بمن بگو .

اسحق - نمیدانم ولی برای ابوبکر نیز فضیلتی هست .

مأمون - بلی ! اگر برای اوفضیلتی نبود ، گفته نمیشد که علی از او افضل است ، اکنون ازین سخن کدام فضل او را قصد کردی ؟

اسحق - گفته خداوند را که میفرماید: «ثَانِيْ اَثْنَيْنِ اِذْهُمَا فِي الْقَارِ ، اَذِيْقُوْلُ صَاحِبِهٖ لَا تَحْزَنُ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا»^۱ . خداوند درین آیه ابوبکر را نسبت مصاحبت به پیغمبر داده است .

مأمون - اسحق ! من ترا در راه سنگلاخ و پرپیچ و خم وارد نمیکنم ، من در کلام خدا دیده‌ام که کافری را نسبت مصاحبت به کسی داده است که خدا از او راضی و او از خدا خشنود بوده است و آن این آیه است: «فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ ، أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاهُ رَجُلًا لَّكِنَّا هُوَ اللّٰهُ وَلَا شَرِيكَ لَهُ»^۲ .

اسحق - ای امیرالمؤمنین ، این صاحب ، کافری ابوبکر مؤمن بوده است .

مأمون - هرگاه روا باشد که خداوند کسی را که از وی خشنود است نسبت صحبت به کافری بدهد ، رواست که مؤمنی را نسبت صحبت به پیغمبرش بدهد

با اینکه از جهت فضل آن مؤمن نه در درجه اول نه دوم نه سوم از مؤمنان باشد .

اسحق - ای امیرالمؤمنین قدر این آیه عظیم است ، خداوند میفرماید : «ثَانِي اثْنَيْنِ اِذْهُمَا فِي الْفَارِ اَذِيْقُوْلَ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنَ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا»^۱.

مأمون - اسحق ! ناگزیرم از اینکه در برابر لجاج تو معنی آیه را تحلیل و توجیه کنم . بمن بگو آیا حزن ابوبکر از راه رضا بود یا از راه خشم ؟
اسحق - همانا ابوبکر از جهت ترس بر پیغمبر که مبادا بوی آسیبی برسد اندوهگین شد
مأمون - این پاسخ من نیست ، جواب من آن است که بگویی : از خشنودی بود یا از خشم ؟

اسحق - برای خشنودی خدا بود .

مأمون - بنابراین خداوند برای ما رسولی فرستاده است که از خشنودی و طاعت خداوند متعال نهی کرده است .

اسحق - پناه میبرم بخدا از چنین گمانی !

مأمون - آیا نه این است که بگمان تواند ابوبکر در راه خشنودی خدا بوده است ؟
اسحق - بلی ! چنین است .

مأمون - آیا نمی بینی که قرآن کریم شهادت میدهد بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را از حزن منع فرمود : «لَا تَحْزَنَ» ؟

اسحق - پناه میبرم بخدا !

مأمون - ای اسحق ، مذهب من رفق و ملایمت با توست ، شاید خداوند ترا بسوی حق برگرداند و از باطل عدول دهد بسبب بسیاری استعاذه تو^۲.

اکنون مرا خبر ده از معنی «فَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ»^۳ مقصود پیغمبر صلی الله علیه و آله است یا ابوبکر ؟

اسحق - مقصود رسول خداست .

۱ و ۲ - توبه آیه ۴۰ .

۳ - اسحق در برابر اشتباهات و خطاهایی که مأمون از وی میگرفت جمله : اعوذ بالله را تکرار میکرد .

مأمون - درست گفتی .

اینک معنی این آیه را بیان کن : «وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُهُمْ - تَا - ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»^۱ میدانای خداوند از مؤمنان درین آیه چه کسانی را قصد کرده است ؟

اسحق - نه ای امیرالمؤمنین .

مأمون - مردم در روز جنگ حنین همگی هزیمت کردند و جز هفت تن از بنی هاشم کسی در نزد پیغمبر نماند . علی در پیش پیغمبر شمشیر میزد و عباس افسار استر او را در دست گرفته بود و پنج تن دیگر پیرامون او را فرا گرفته بودند که زخم و آسیبی از دشمنان به وی نرسد و ضعیف بهمین گونه بود تا خداوند پیروزی را نصیب پیغمبرش کرد . بنابراین ، مقصود از مؤمنان در این آیه در درجه اول علی و پس از آن سایر بنی هاشم است که در آن هنگامه فرار نکرده بودند . اکنون بگو کدام یک افضل است : آن کس که در آن وقت در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود یا آن کس که فرار کرد و خداوند او را سزاوار نزول این آیه ندانست ؟

اسحق - آن کس که آیه «أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ» درباره او نازل شد برتر است .

مأمون - اسحق ، کدام یک برتر است : آن کس که با پیغمبر در غار بود یا آن کس که بجای او در بستر او خوابید و جان خود را برای حفظ او نثار کرد تا آنکه پیغمبر خدا بتواند اندیشه خود را که هجرت از مکه بمدینه بود انجام دهد ؟ همانا خداوند به پیغمبر دستور داد که به علی فرمان دهد در جای او بخوابد و او را از گردن دشمنان بجان خود حفظ کند . رسول خدا این دستور را اجرا کرد . علی از شنیدن آن گریست .

پیغمبر ص - علی ، آیا گریهات برای ترس از مرگ است ؟

علی ع - نه سوگند بآن کس که ترا براستی برانگیخته است ، ای پیغمبر خدا ، ولی گریه ام از جهت بیم بر جان توست ، آیا تو سالم می مانی ؟

پیغمبر ص - بلی .

علی ع - اکنون از جان و دل می‌پذیرم و باخوشی و گوارایی جانم را در راه تو فدا می‌کنم .
آن‌گاه در بستر خوابید و روپوش پیغمبر را بروی خود کشید . مشرکان قریش رسیدند و بستر را فرا گرفتند و هیچ تردید نداشتند که پیغمبر در میان بستر است . دشمنان بر آن اتفاق کردند که از هر قبیله از قریش يك تن ضربتی با شمشیر به پیغمبر وارد سازد تا اینکه بنی‌هاشم نتوانند يك قبیله رابه قصاص خون پیغمبر قصاص کنند . علی سخنان دشمنان را درباره کشتن خودش می‌شنید و هرگز بوی جزعی دست‌ن‌داد چنانکه صاحب پیغمبر در غار دچار جزع شد . علی همچنان بر دبار و استوار بود تا آنکه خداوند فرشتگان خود را فرستاد تا او را از گزند مشرکان حفظ کردند . چون بامداد شد از جای خود بلند شد مشرکان را چون نظر بروی افتاد پرسیدند :

محمد کجاست ؟

علی ع - من نمی‌دانم در کجاست ؟

مشرکان - در تمام این شب از غرور باجانت بازی کردی .
می‌بینی که علی از آغاز کار همچنان از همگان برتر بود و پیوسته بر فضیلتش افزوده میشد و چیزی از آن کم نگردید تا خداوند او را بسوی خود خواند .
مأمون - اسحق ، آیا حدیث ولایت را روایت می‌کنی ؟

اسحق - بلی ، ای امیر المؤمنین .

مأمون - پس روایت کن .

اسحق - من حدیث را خواندم .

مأمون - اسحق آیا نمی‌بینی که این حدیث برای علی حقی بر ابوبکر و عمر واجب کرده که چنان حقی برای آنان بر علی واجب نکرده است^۱ ؟

۱- چون عبارت کتاب عقد الفرید در اینجا تا اندازه‌ی مشوش است و شاید افتاده باشد، ترجمه این

فقره از کتاب عیون اخبار الرضا (جزء دوم - چاپ قم ص ۱۹۳) میباشد .

اسحق - مردم درباره این حدیث چنان گفته‌اند که سبب آن چیزی بود که در میان زید بن حارثه و میان علی‌گذشت وزید منکر دوستی علی‌شد از این رو پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ ، فَعَلَيْ مُوَلَّاهُ ، اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَاوَاهُ ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ».

مأمون - در کجا پیغمبر این را گفت ؟ آیا پس از برگشت از حَجَّة الوداع نبود ؟
اسحق - بلی .

مأمون - همانا زید بن حارثه پیش از حَجَّة الوداع کشته شده بود .

چگونه راضی میشوی که چنین سخنی بگویی ؟
بمن بگو آیا اگر پسر تو در مدت پانزده سال بگویی : مردم ! دوستدار من ، دوستدار پسرعم من است . هم‌این را بدانند . آیا تو بر او این سخن را که کسی انکار ندارد و همه آن را میدانند ، زشت نخواهی شمرد ؟
اسحق - چرا خدا گواه است .

مأمون - اسحق ! آیا تو بر پسر ت نمی‌پسندی و روا نمیداری آنچه را بر پیغمبر می‌پسندی و روا میداری ، وای بر شما ، فقیهان خود را خدایان خود قرار مدهید . خدای متعال در قرآن کریم میفرماید: «اتَّخِذُوا اَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ اَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللّٰهِ»^۱ در صورتیکه آنان (یهودان) نه برای پیشوایان خود (احبار و رهبان) نماز خوانده بودند و نه روزه گرفته بودند و نه گمان میکردند که آنان خدایان هستند بلکه فقط پیشوایان آنان فرمان میدادند و ایشان از دستور آنان اطاعت میکردند .

مأمون - اسحق ، آیا حدیث : «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» را روایت میکنی ؟
اسحق - بلی ، ای امیر المؤمنین این حدیث را شنیده‌ام و نیز نام کسانی که آن را درست دانسته یا آن را انکار کرده‌اند میدانم .

→ عبارت عقد الفرید چنین است : ارا بت هذا الحدیث ، هل اوجب علی ابی بکر و عمر مال یوجب لهما علیه ؟

و عبارت عیون بدین گونه است : اما تری انه اوجب لعلی علی ابی بکر و عمر مال یوجب لهما علیه ؟

۱- توبه آیه ۳۱ .

مأمون - آیا کسانی که آن را درست میدانند نزد تو راست گفتارند یا آنان که انکار کرده‌اند ؟

اسحق - کسانی که آن را درست دانسته‌اند .

مأمون - آیا امکان دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم این گفته را بطور مزاح گفته باشد ؟

اسحق - پناه می‌برم بخدا .

مأمون - آیا پیغمبر سخنی گفته‌است که معنی ندارد و نمیتوان مقصود را بروشنی فهمید ؟

اسحق - پناه می‌برم بخدا .

مأمون - آیا نمیدانی که هارون برادر پدری و مادری موسی بود ؟

اسحق - بلی میدانم .

مأمون - آیا علی نیز برادر پدری و مادری پیغمبر بود ؟

اسحق - نه .

مأمون - آیا نه این است که هارون نبی بود و علی نبی نیست ؟

اسحق - بلی .

مأمون - این دو صفت در علی وجود داشت و در هارون وجود داشت ، پس مقصود

از اینکه : «تو نسبت بمن چنانی که هارون بموسی چنان بود» چیست ؟

اسحق - ازین سخن اراده کرده‌بود که دل علی را بدست آورد و خشنود سازد ، زیرا

منافقان گفته بودند : پیغمبر علی را در مدینه بواسطه بی‌مهری با و بجای

خود گذارده بود .

مأمون - آیا پیغمبر بواسطه سخنی که معنی نداشت خواست دل علی را خشنود سازد ؟

اسحق - من خاموش شدم و سرپائین افکندم .

مأمون - ای اسحق برای این حدیث در کتاب خدا معنی روشنی هست .

اسحق - آن معنی چیست ای امیر المؤمنین ؟

مأمون - آن معنی و مقصود گفته خداوند است درین آیه : «اخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلَحْ

وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»^۱.

اسحق - همانا موسی، ای امیرالمؤمنین، هارون رادرمیان قوم خودجانشین کرد دروختیکه خودزنده بود و بسوی پروردگارش رفت و رسول خدا نیز بهمین گونه علی راجانشین خود کرد هنگامی که بجنگ میرفت.

مأمون - هرگز بدان گونه که تومیگویی نیست، بمن بگو هنگامی که موسی هارون را بجای خود برگزید و نزد پروردگارش رفت هیچکس از یارانش یا از بنی اسرائیل همراه وی بود؟

اسحق - نه.

مأمون - آیا موسی هارون را بر آن جماعت جانشین خود نکرده بود؟

اسحق - بلی.

مأمون - آیا رسول خدا نیز هنگام رفتن بجنگ بهمین گونه عمل میکرد؟ و آیا جز ضعیفان و زنان و کودکان را بجای میگذارد؟

آیا میتوان ادعا کرد که این دو وضع مانند یکدیگر است؟ من برای این حدیث تأویل دیگری از کتاب خدا دارم که دلیل بر جانشینی علی است و هیچکس نمیتواند در برابر آن دلیلی بیاورد و گمان نمیکنم هیچکس باین دلیل استدلال کرده باشد و امیدوارم که این توفیقی باشد که از جانب خدا بهره من شده است.

اسحق - آن احتجاج و استدلال چیست یا امیرالمؤمنین؟

مأمون - آن گفته خدای عزوجل است که در حکایت از موسی میفرماید: «وَجَعَلْنِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي أَشَدُّ بِهِ أَزْرًى وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي كَيْ نَسْبَحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا إِنَّكَ كُنْتَ بِنَابَصِيرًا»^۲.

پس توای علی نسبت بمن چنانی که هارون نسبت بموسی بود، وزیر منی از اهل من و برادر منی که خداوند پشت مرا بدو محکم کرده است و او را

۱- اعراف آیه ۱۴۲.

۲- طه آیه های ۲۹ تا ۳۵.

در امر من شريك من کرده است تا خداوند را بسیار بستائیم و فراوان ذکرش
گوئیم . آیا کسی میتواند درین مورد چیز دیگری داخل کند و گفته پیغمبر
را باطل بداند و بگوید که دارای معنی نیست ؟

اسحق گفته است دامنه این سخنان تا نزد يك چاشتگاه بدر از کشید . پس یحیی بن
اکثم قاضی القضاة گفت : ای امیر المؤمنین همانا حق را برای کسی که خداوند خیر او
را خواسته باشد ، روشن کردی و موضوع را چنان ثابت و استوار کردی که هیچکس
را برای رد آن نیست .

اسحق گفته است ، پس مأمون نزدیک ما آمد و گفت اکنون پس ازین سخنان شما
چه می اندیشید و چه می گوید . همه گفتیم : آنچه را امیر المؤمنین میگوید مانیز
همان را میگوئیم .

مأمون در جواب ما گفت : بخدا سوگند اگر نه آن است که رسول خدا صلی الله علیه
وآله دستور داده که : بپذیرید آنچه را مردم میگویند همانا گفتار شما را نمی پذیرم
خدایا ، من آنچه شرط نصیحت و بلاغ بود باینان گفتم ، بار خدایا ، من این تکلیف را
از گردن خود برداشتم ، بار خدایا من بر آن دینم که تقرب بتورا در دوستی و ولایت
علی میدانم .

تکمله

چنانکه در مقدمه مناظره یادآوری گردید، مأخذ ترجمه مناظره که در اینجا همه آن آورد شده است کتاب «عقد الفرید» ابن عبدربه میباشد. در چند کتاب دیگر باختصار یا فقط بذکر چنین مناظره‌یی از آن نام برده شده است، از آن جمله در جزء اول «الفدیر» ص ۲۱ چاپ بیروت، قسمتی از مناظره که ارتباط بفدیر خم و حدیث ولایت: «من كنت مولاه...» داشته است بنقل از ابن عبدربه آورده شده است.

مؤلف کتاب: «تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد - قاضی زنگه روزی (بهلول بهجت افندی) چاپ ششم - مشهد - نیز خلاصه این مناظره را ذکر کرده است». صفحات ۵۱ - ۴۳.

در کتاب: «عصر المأمون» تألیف دکتر احمد فرید رفاعی از نویسندگان معروف مصر در اوایل قرن بیستم اشاره به مناظره مذکور شده است. چاپ مصر ۱۹۲۸ م.

ولی داستان این مناظره با تفصیل بیشتر و با ذکر روایان سند در کتاب عیون اخبار الرضا تألیف دانشمند بزرگ شیعی ابو جعفر صدوق آورده شده است چاپ قم صفحات ۲۰۰ - ۱۸۴.

در کتاب عیون اخبار الرضا اضافاتی بر آنچه ابن عبدربه در کتاب عقد الفرید آورده است دیده میشود. این اضافات از نظر قوت استدلال و اشمال بر احتجاج و مناظره‌یی که نظیر آن کمتر در مناظرات دیگر دیده میشود، برای پژوهندگان بسیار سودمند بنظر میرسد، از این رو برای تکمیل آنچه ابن عبدربه در کتاب خود نقل کرده است، پاره‌یی از اضافات کتاب عیون را در دنبال آنچه از کتاب ابن عبدربه ترجمه شده است در اینجا می‌آوریم تا مزید بر استفاده و آگاهی حقیقت پژوهان گردد. در عقد الفرید طرف مناظره رافقیهان ذکر کرده ولی در عیون اخبار الرضا طرف مناظره راجماعتی از اهل

حدیث و گروهی از اهل کلام و نظر نوشته است .

در آغاز مناظره مأمون خطاب بفقیهان چنین میگوید :

مأمون - اگر میخواهید من آغاز پرسش کنم و اگر نه شما آغاز کنید .

محدثان - ما آغاز بسؤال میکنیم .

مأمون - شروع کنید بترتیبی که نخست یکتا سخن بگوید ، آن گاه اگر دیگری افزون

بر گفته وی دارد ، بگوید و اگر در گفته او لغزش دید آن را درست کند .

یکی از محدثان - ما چنان عقیده داریم که بهترین مردمان پس از پیغمبر خدا صلی الله

علیه و آله ابوبکر است بدلیل روایتی که از پیغمبر رسیده و همه بر صحت آن

اجماع دارند روایت این است : «اقتدا کنید بکسانی که پس از من هستند ،

ابوبکر و عمر»^۱ چون پیغمبر رحمت امر کرده است که مردم بآن دو اقتدا کنند

مادانستیم که آنان بهترین مردم میباشند زیرا پیغمبر چنین دستوری

نمیدهد مگر درباره بهترین مردم .

مأمون - روایات بسیار است و ناگزیر مایا باید همه آنها را درست بدانیم یا همه را

باطل یا آنکه پاره‌یی را حق و برخی را باطل . اگر بگوییم همه حق است ، همه

باطل خواهد بود زیرا بعضی از روایات ، ناقض روایت دیگری است و اگر

گوییم همه باطل است لازم می‌آید که دین و احکام دین باطل گردد . چون از

شقوق سه گانه دوشق نادرست است ، پس ناگزیر باید شق سوم را درست

بدانیم و آن باطل بودن برخی از روایات و درست بودن برخی دیگر است .

بنابراین باید بر صحت و حقانیت آنچه درست میدانیم دلیل اقامه کنیم تا

خلاف آن مردود شود

روایتی که توضح کردی دلیل بطلانش در خود آن میباشد بیان مطالب

بدین گونه است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خردمندترین حکیمان و

راست گوترین مردم است و هرگز دستور بکار محال نمیدهد و مردمان را

به پیروی از امور مخالف یکدیگر وادار نمیکند. این دو مرد یا در تمام جهات

باهم یکسان هستند یا مختلف . اگر باهم یکسان باشند لازم می‌آید که در شمارش و صفت و صورت و جسم یکی باشند و چنین امری محال است که دو چیز از هر جهت یکی باشند و اگر آن دو مختلف باشند چگونه می‌توان از دو موجود مختلف پیروی کرد ؟ این تکلیف برون از توانایی است زیرا هر زمان که تو پیروی از یکی بکنی بیقین بادیگری مخالفت کرده‌یی . اما دلیل بر اختلاف آن دو تن آن است که ابوبکر کسانی را که پس از وفات پیغمبر (ص) مرتد شده بودند اسیر و برده کرد و عمر آنان را بحال آزادی برگرداند و عمر به ابوبکر اشاره کرد که خالد را عزل کند و بسبب اینکه مالک بن نویره را کشته بود بقصاص رساند و ابوبکر خودداری کرد ، هم چنین عمر متعه‌های دو گانه را حرام کرد و ابوبکر آنها را حرام نکرده بود ، عمر دیوان عطایا درست کرد و ابوبکر چنان کاری نکرد ، ابوبکر برای خود جانشین تعیین کرد و عمر جانشین معین نکرد و بسیاری از نظایر اینها ...

محدث دیگری - پیغمبر (ص) فرموده است . «اگر من برای خود دوستی برمیزیدم آن دوست ابوبکر می‌بود» .

مأمون - این محال است ، زیرا بروفق روایات خود شما ، پیغمبر میان اصحاب خود عقد برادری بست و برادری علی را بتأخیر انداخت . علی‌الت را جو یا شد . پیغمبر (ص) فرمود : ترا برای خودم نگه داشتم . هر يك ازین دو روایت که درست باشد موجب بطلان روایت دیگر میگردد .

دو تن دیگر از محدثان - علی در روی منبر گفت : بهترین این امت پس از پیغمبر (ص) ابوبکر و عمر است .

مأمون - این محال است زیرا اگر پیغمبر میدانست که آن دو برترین هستند ، يك بار عمرو عاص و بار دیگر اسامة بن زید را بر آنان امیر نمی‌کرد . از اموری که دروغ بودن این خبر را می‌رساند آن است که پس از وفات پیغمبر (ص) علی گفت : من به نشستن در جای پیغمبر (ص) سزاوارترم از پیراهنم به تنم ، ولی ترسیدم از اینکه مردم دوباره بکفر برگردند ، و باز در جای دیگر چنین فرمود :

«چگونه آن دو از من بهترند با اینکه من خدا را پیش از آنان و بعد از آنان پرستش کردم؟» .

محدث دیگری - ابوبکر در خانه خود را بست و گفت: آیا کسی هست که مرا وادار کند ازلفزش خود دست بردارم تا من کنارروم و خلافت را رها کنم؟ علی گفت: رسول خدا ترا مقدم داشته است چه کسی حق دارد ترا آخر قرار دهد؟ .
مأمون - این نیز نادرست است زیرا علی از بیعت ابی بکر خودداری کرد و در خانه نشست و شماروایت کرده اید که علی در خانه نشسته بود تا اینکه فاطمه از دنیا رحلت کرد و آن مخدره وصیت کرده بود که در شب دفن شود تا آن دو در تشیع جنازه اش حاضر نشوند. دلیل دیگر بر نادرستی این خبر آن است که اگر پیغمبر (ص) او را جانشین خود کرده بود چگونه وی خلافت را از خود دور کرد و بانصار رفت: من خشنودم که یکی ازین دو تن را: ابو عبیده و عمر بخلافت برگزینید ؟

دیگری گفت - عمر و عاص به پیغمبر (ص) گفت: چه کسی از زنان نزد تو محبوب تر است؟ فرمود: عایشه . پرسید: چه کسی از مردان ؟ فرمود: پدرش .
مأمون - این خبر نیز راست نیست زیرا شما خود روایت کرده اید که پیغمبر (ص) پیش خود مرغ بریانی گذاشته بود پس فرمود: خدایا محبوب ترین خلق خودت را نزد من برسان . آن کس علی بود . اکنون کدام يك از دو روایت شما را باید پذیرفت ؟ .

دیگری - علی گفت: هر کس مرا برای بکر و عمر برتری دهد او را بعنوان مفتری حد خواهم زد .

مأمون - چگونه رواست که علی کسی را حد بزند که حد بر او واجب نیست ، اگر چنین کاری کند بحدود خداوند عز و جل تجاوز و برخلاف دستور خداوند عمل کرده است .

و اینکه کسی علی را بر آن دو برتری دهد دروغ نیست ، زیرا شما از امام خود چنین روایت کرده اید: «من بر شما امیر شدم با اینکه بهتر از شما نیستم»

پس اینک کدام يك ازین دومرد راست‌گوتر هستند نزد شما : ابوبکر درباره آنچه بزبان خود گفته یا علی درباره آنچه برای ابوبکر گفته است علاوه بر تناقضی که این خبر در متن خود دارد ؟ ...

دیگری - از پیغمبر روایت شده است که فرمود : «ابوبکر و عمر دو آقای میانسالان بهشت هستند» .

مأمون - این خبر محال است زیرا در بهشت میان سال وجود ندارد. روایت شده است که زنی بنام اشجعیه نزد پیغمبر خدا (ص) بود . پیغمبر فرمود : هیچ‌پیر زنی داخل بهشت نمی‌شود . زن گریست . پیغمبر (ص) گفت : خدا فرموده است : «إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا عُرْبًا أَتْرَابًا»^۱ اگر گمان میکنید که ابوبکر جوان برانگیخته میشود و داخل بهشت میگردد ، باروایت دیگر شما منافات دارد زیرا شما روایت کرده‌اید که پیغمبر (ص) به حسن و حسین فرمود که آن دو آقای همه جوانان اهل بهشت هستند و پدر آنان بهتر است از ایشان .

دیگری - پیغمبر فرموده است : «اگر من در میان شما به پیغمبری برانگیخته نشده بودم عمر مبعوث میشد» .

مأمون - این نیز محال است زیرا خداوند می‌فرماید : «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ»^۲ و در جای دیگر چنین فرموده است : «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ...»^۳ بنابراین آیا رواست کسیکه پیمان پیغمبری از او گرفته نشده است مبعوث شود و کسی که پیمان نبوت از وی گرفته شده

۱- واقعه : ۳۵ - ۳۷ - ترجمه : ما آن زنان را از نو می‌آفرینیم و همه را دوشیزه قرار میدهم که بشوهران خود مهربان و با ایشان هم سن و یکسان باشند .

۲- نساء : ۱۶۳ - ترجمه : ما بتو وحی فرستادیم چنانکه به نوح و پیغمبران پس از وی وحی فرستادیم .

۳- احزاب : ۷ - ترجمه : و هنگامیکه از پیامبران پیمان‌شان را گرفتیم همچنین از تو و از نوح و ابراهیم

و موسی و عیسی بن مریم .

است مؤخر باشد؟

دیگری - پیغمبر در روز عرفه به عمر نگریست و تبسم فرمود، پس فرمود: «خداوند مباهات میکند به بندگانش بطور عموم و به عمر بنحو خاص».

مأمون - این خبر محال بنظر می آید زیرا درست نیست که بگوئیم خداوند بعمر مباهات میکند و پیغمبر خود را و میگذارد یعنی عمر را در جزه خاصگان و پیغمبر را در شمار عامه قرار میدهد. این روایت شما عجیب تر از روایت دیگر شما نیست که پیغمبر (ص) فرمود: «داخل بهشت شدم و صدای نعلینی شنیدم در همان هنگام بلال مولای ابوبکر را دیدم که پیش از من وارد بهشت شده است.» شیعه گفته است علی بهتر از ابوبکر میباشد ولی شما میگویید بنده ابوبکر بهتر است از رسول خدا (ص) زیرا آن کس که زودتر به بهشت درآید بهتر است از آن کس که دیرتر آید ...

دیگری - پیغمبر فرمود: اگر عذاب نازل گردد فقط عمر بن الخطاب نجات می یابد.

مأمون - این خلاف قرآن است، زیرا خداوند در قرآن میفرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ»^۱.

شما با این خبر عمر را مانند رسول بشمار آورید.

دیگری - پیغمبر شهادت داد که ده تن از صحابه اهل بهشتند و عمر را جزء آن ده تن شمرد.

مأمون - اگر این گمان شما درست باشد نبایستی عمر بحذیفه بگوید: «ترا بخدا سوگند میدهم آیا من از منافقان هستم؟».

پس اگر پیغمبر بعمر گفت که تو از اهل بهشتی و عمر آن را تصدیق نکرد تا اینکه حذیفه آن را درست دانست، درین صورت عمر گفته حذیفه را پذیرفت و تصدیق گفته پیغمبر نکرد و این کار برخلاف اسلام است و اگر گفته پیغمبر را راست دانست چرا حذیفه پرسید؟ این دو خبر بخودی خود با یکدیگر متناقض هستند.

دیگری - پیغمبر فرمود: «من دريك كفه ترازو گذارده شدم و امت من در كفه دیگر و كفه من بر كفه دیگر چرید . پس از آن ابوبكر بجای من گذارده شد و كفه او بر كفه امت چرید ، سپس عمر گذارده شد و كفه او نیز چرید ، آن گاه میزان برداشته شد» .

مأمون - این محال است زیرا مقصود یا اجسام آن دو است یا اعمال آن دو . اگر مقصود اجسام باشد هر عاقلی میدانند که آن محال است زیرا هر گز اجسام آنان سنگین تر از اجسام همه امت نیست و اگر مقصود اعمال آن دو باشد هنوز همه افعال بوجود نیامده است ، پس چگونه كفه ترازو سنگین تر است از چیزی که هنوز بوجود نیامده است ؟

مؤلف كتاب عیون اخبار الرضا پس از اینکه بحث و مناظره بامحدثان و فقیهان را ادامه میدهد و آنچه را ابن عبدربه در کتاب خود آورده است نقل میکند باز دنبال آن مناظره را بامتکلمان واصحاب نظر بدین گونه آغاز میکند که قسمتی از آن در اینجا برای تکمیل فایده آورده میشود :

آن گاه مأمون باصحاب نظر و کلام رو کرد و گفت : من از شما بپرسم یا شما از من میپرسید ؟

امتکلمان - ما از شما میپرسیم .

مأمون - بپرسید .

یکی از امتکلمان - آیا امامت علی از جانب خداوند عزوجل نیست ؟ و آیا چنانکه سایر واجبات امثال اینکه نماز ظهر چهار رکعت است و به دوست درهم ، پنج درهم تعلق میگیرد و حج بسوی مکه است از پیغمبر بوسیله راویان بما رسیده است ، امامت علی نیز به همان گونه بما رسیده است ؟

مأمون - بلی .

دانشمند کلامی - پس چرا در هیچ يك از واجبات میان مسلمانان اختلاف نشده است و فقط درباره خلافت علی اختلاف کرده اند ؟

مأمون - زیرا در جمیع واجبات چنان برخورد و تنافس و رغبتی که نسبت بخلافت

میان مردم پیدا می‌شود وجود ندارد .

یکی دیگر از متکلمان - چه مانعی دارد که پیغمبر بمردم دستور دهد که يك تن را با اختیار از میان خود انتخاب کنند تا در جای پیغمبر بنشینند و قائم مقام او باشد بی آنکه خود پیغمبر کسی را بجانشینی برگزیند ؟ این کار از جهت رافت و دلسوزی پیغمبر بمردم است زیرا مردم جانشین مخصوص او را اطاعت نخواهند کرد و عذاب خداوند بآنان نازل خواهد شد .

مأمون - من این عقیده را درست نمیدانم از آن جهت که خداوند بمردم مهربان تر است از پیغمبر بمردم ، معینا خداوند پیغمبر را میان مردم برانگیخت باینکه میدانست در میان آنان ، هم عاصی وجود دارد هم مطیع ، و این امر مانع ارسال پیغمبر نشد .

متکلمی دیگر - از پیغمبر روایت شده است که فرمود : آنچه را مسلمانان خوب بدانند در نزد خداوند خوب است و آنچه را بد بدانند در نزد خدا بد است

مأمون - اگر مقصود از این گفتار ، همه مسلمانان باشد ، چنان چیزی وجود ندارد زیرا اجتماع همه بريك اندیشه امکان ندارد . و اگر مقصود بعضی باشد ، پس هر گروهی درباره پیشوای خود خبرهای خوب روایت کرده اند ، چنانکه شیعه درباره علی و حشویه درباره غیر علی ، پس چگونه موضوع امامت اثبات خواهد شد ؟

دیگری از متکلمان - بنابراین رواست که گمان کنیم اصحاب محمد صلی الله علیه و آله دچار خطا شده اند .

مأمون - چگونه گمان کنیم که خطا کرده اند و همگی بر گمراهی اجتماع کرده اند ، با اینکه نه از واجبی آگاهی دارند و نه از سنتی زیرا شما گمان میکنید که امامت نه از واجبات خداوند است و نه از سنتهای پیغمبر (ص) ، بنابراین چگونه در آنچه بگمان شما فرض و سنتی نیست خطا وجود دارد ؟

یکی دیگر از متکلمان - اگر شما مدعی امامت علی هستید دلیل خود را بیاورید .

مأمون - من مدعی نیستم بلکه من اقرار بامامت علی دارم و آوردن دلیل و شاهد بر مدعی است نه بر مقرر.^۱ و مدعی آن کس است که گمان میکند که نصب و عزل بدست اوست و صاحب اختیار مطلق میباشد، درین صورت دلیل و شاهد او یا از شرکای اوست که آنان دشمن هستند یا از غیر شرکای وی و چنان گیری وجود ندارد، بنابراین چگونه برای اثبات ادعای خود میتواند دلیل اقامه کند؟

دیگری از متکلمان - بنابراین پس از رحلت پیغمبر اکرم (ص)، علی چه کار می باید انجام میداد؟

مأمون - همان کاری را که انجام داد.

دانشمند کلامی - آیا بروی واجب نبود که مردم را از امامت خود آگاه کند؟

مأمون - امامت نه بعملی است که امام درباره خود انجام دهد و نه بعملی است که مردم برای او انجام دهند، نصب امام فقط بدستور خدا میباشد. چنانکه درباره ابراهیم فرموده است: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» و درباره داود چنین فرموده است: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»^۱. بنابراین امام از جانب خدا تعیین میشود و خداوند آن کس را که در نسب، شریف و در نهاد و منشأ، پاک و پاکیزه، و در آینده معصوم از گناه و لغزش باشد بعنوان امام اختیار میکند، و اگر عنوان امامت بسبب عملی باشد که امام انجام داده است علت امامت وی آن فعل خواهد بود. بنابراین اگر خلاف آن را انجام دهد خود بخود از امامت معزول میشود. پس در واقع چنان امامی از جانب افعال خود امام خواهد بود.

دیگری از متکلمان - چرا علی بابو بکر و عمر ننجنگید چنانکه با معاویه جنگید؟

مأمون - «چرا نه؟» طلب دلیل است و «ننجنگید» نفی است. برای نفی نباید دلیل آورد، همانا استدلال برای اثبات است. اکنون باید در کار علی بنگریم که آیا از جانب خدا بامامت برگزیده شده است یا از جانب غیر خدا. اگر درست باشد

۱- بقره: ۱۲۴ - ترجمه: همانا من ترا برای مردم امام قرار دادم.

۲- ص ۲۶ - ترجمه: ای داود ما ترا در روی زمین خلیفه قرار دادیم.

که انتخابش از جانب خدا بوده است شك در تدبیرش کفر است بدلیل گفته خداوند: «فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما»^۱، زیرا هر کاری را که فاعل انجام دهد تابع اصلش میباشد، اگر انجام دادن کاری بدستور خدا و از جانب خدا باشد، پس افعال وی از سوی خداست و بر مردم است که در برابر آن راضی و تسلیم باشند...

دیگری از متکلمان - اکنون که شما گمان میکنید که امامت علی از جانب خداست و اطاعت از وی فرض است پس چرا بر انبیاء تبلیغ و دعوت مردم لازم است و بر علی رواست که ترك کند دعوت مردم را بطاعت خود؟

مأمون - از آن جهت که، عقیده نداریم که علی مأمور به تبلیغ بوده است تا اینکه پیغمبر باشد ولی خداوند او را نشانه و راهنمایی میان خود و بندگان قرار داد. هر کس از وی پیروی کند مطیع و آن کس که مخالفت او کند عصیانگر بشمار آید. اگر یارانی برای خود بیابد جهاد میکند و اگر یارانی نیابد، ملامت بر مردم است نه بر او. زیرا بر مردم دستور داده شده است که در هر حال از وی پیروی کنند و بوی دستور جهاد داده نشده است مگر زمانی که دارای نیرو باشد. وی بمنزل خانه کعبه است که مردم باید آهنگ آنجا کنند و چون حج بگزارند تکلیف خود را انجام داده اند. اگر جمعی بوظیفه خود عمل نکنند سرزنشی بر خانه نیست بلکه آنان مورد ملامت خواهند بود.

پس از آنکه دانشمندان کلام و اصحاب نظر از مأمون سؤالات گوناگون کردند و پاسخ شنیدند مأمون رو بآنان کرد و گفت: شما هر چه خواستید از من پرسیدید و آنچه بنظرتان رسید در رد گفته های من گفتید، اکنون میتوانم از شما سؤال کنم؟ گفتند: بلی.

۱- نساء ۶۵ - ترجمه: پس نه، سوگند به پروردگارت، ایمان نمی آورند تا اینکه ترا حاکم قرار دهند در آنچه در میانشان خصومت وجود دارد، پس نمی یابند در نفسهای خود شک بر آنچه تو داوری کرده ای و بیقین تسلیم میشوند.

مأمون - آیا چنین نیست که این حدیث باجماع امت از پیغمبر (ص) رسیده است که فرمود: هر کس بعمد بر من دروغی ببندد نشیمنگاه او پر از آتش میشود»^۱.

دانشمندان - بلی .

مأمون - و این روایت: «هر کس خدا را بگناهی کوچک یا بزرگ نافرمانی کند و آن گناه را عادت خود قرار دهد و اصرار بر آن ورزد، وی در میان طبقه‌های جهنم مٌخلّد خواهد بود» .

دانشمندان - بلی .

مأمون - بمن بگوئید از حال مردی که امت او را اختیار و بعنوان خلافت نصب میکنند آیا رواست که او را خلیفه رسول خدا و از جانب خدا بدانند در صورتیکه پیغمبر او را جانشین خود قرار نداده است ؟

اگر بگوئید: بلی ! این مکابره است و اگر بگوئید: نه ، لازم می‌آید که ابوبکر نه خلیفه رسول خدا و نه از جانب خدا باشد و شما بر پیغمبر خدا دروغ بسته باشید بنابراین شما از کسانی خواهید بود که پیغمبر آنان را بدخول در آتش وعده داده است . مرا آگاه کنید که در کدام يك از دو گفتار خود صادق هستید: درین گفته که: پیغمبر از دنیا رفت و جانشین برای خود قرار نداد یا درین کلام خود خطاب بابی بکر: «ای خلیفه رسول خدا»؟ اگر ادعا کنید که در هر دو گفته صادق هستید این محال است زیرا آن دو گفته نقیض یکدیگر هستند، و اگر یکی را راست میدانید دیگری باطل میشود. پس بترسید از خدا و بخود آید و تقلید کورکورانه را رها کنید و از امور شبهه‌ناک پرهیزید ، همانا بخدا سوگند که خداوند عبادت هیچ بنده‌یی را نمی‌پذیرد مگر آنچه را تعقل کند و آنچه را یقین بداند که حق است . ریب و شبهه شك است و ادامه دادن به شك ، كفر بخداوند تعالی است و چنین کسی در آتش خواهد بود .

مأمون - بمن بگوئید: آیا رواست که یکی از شما بنده‌یی بخرد، چون او را خرید، بنده

۱- این حدیث باسناد عذیده در کتب شیعه و سنی وارد شده است . عبارت حدیث این است :

« مَنْ كَذَبَ عَلَى مُتَعَمِّدٍ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ » .

آقا و مشتری بنده او گردد ؟ .

دانشمندان - نه .

مأمون - پس چگونه رواست کسی را که شما به پیروی از هوی و هوس نفسانی در گرد او جمع شدید و خود شما او را خلیفه کردید او خلیفه شما بشود با اینکه شما او را بدان سمت انتخاب کرده‌اید؟ آیا شما خلفاء بر وی نیستید؟ شما خود خلیفه درست می‌کنید و می‌گویید: او خلیفه رسول خداست آن‌گاه چون بر او خشمگین شوید او را میکشید چنانکه درباره عثمان بن عفان همین عمل انجام شد .

یکی از آنان - دلیل آن بدین گونه است که امام وکیل مسلمانان است، و مسلمانان هرگاه از وکیل خود راضی باشند او را بر خود فرمانروا و هرگاه از وی ناخرسند باشند عزلش میکنند .

مأمون - مسلمانان و بندگان و شهرها ملك و مال کیست ؟
دانشمندان - ملك خداوند .

مأمون - پس خداوند خودش سزاوارتر است که وکیل بندگان خود را جز آن کس قرار دهد، زیرا باجماع همگی مسلمانان کسی که در ملك غیر تغییری دهد ضامن است و حق ندارد تغییر و تبدیلی در آن احداث کند، و اگر چنان کاری کند گناهکار است و غرامتکار .

مأمون - بگوید آیا پیغمبر هنگام رحلت جانشین خود را معین کرد یا نه ؟
دانشمندان - جانشین معین نکرد .

مأمون - ترك جانشین هدایت بود یا ضلال ؟
دانشمندان - هدایت .

مأمون - پس باید مردم پیرویی از هدایت کنند و باطل را دور اندازند و از ضلالت بپرهیزند .

دانشمندان - همین کار را کردند .

مأمون - چرا مردم پس از پیغمبر خلیفه انتخاب کردند با اینکه پیغمبر خود جانشین تعیین نکرد ولی ابوبکر جانشین معین کرد و عمر نه مانند پیغمبر عمل کرد و

نه مانند ابوبکر بلکه طریق سومی برگزید. اکنون روشن کنید کدام يك از این راه‌های مختلف بنظر شما درست است؟ اگر عمل پیغمبر را تصویب کنید ناگزیر کار ابوبکر را تخطئه کرده‌اید و همچنین است سخن در بقیه گفتارها. بگویید کدام روش برتر است: طریقی که پیغمبر اختیار کرد از ترك جانشین، یا عمل گروهی که جانشین اختیار کردند؟ آیا رواست که ترك کاری از پیغمبر هدایت و مصلحت باشد و انجام یافتن آن نیز از جانب گروهی هدایت و خیر بشمار آید؟ درین صورت دونوع کار مختلف و متضاد راه‌دایت خوانده‌اید، پس گمراهی چه معنی دارد؟

همچنین بمن بگویید، آیا پس از رحلت پیغمبر (ص) تا امروز هیچکس باختیار صحابه عهده‌دار کار مردم شده است؟ اگر بگویید: نه، موجب میشوید که همه مردم را پس از پیغمبر (ص) در گمراهی بدانید و اگر بگویید: بلی بامت دروغ بسته‌اید و وجود خلاف آن، گفته شما را باطل میکند. مأمون - نیز بمن خبر دهید از معنی این گفتار خداوند عزوجل: «قُلْ لِّمَنْ مَّا فِی السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ»^۱ آیا راست است یا دروغ؟ دانشمندان - راست است.

مأمون - آیا همه جهان و جهانیان که خداوند آفریننده و مالک آنهاست، مال خداوند نیست؟ دانشمندان - بلی.

مأمون - این مخالف است با عمل شما که خلیفه‌یی انتخاب میکنید و طاعت او را بر خود قرار میدهد ولی این خلیفه را هنگامیکه بروی خشمگین شوید معزول میکنید و اگر حاضر بعزل نشود او را می‌کشید. وای بر شما، بر خدای تعالی بدروغ، بهتان و افترا نزنید که فردای قیامت گناه آن بگردن شما خواهد بود، آن گاه که در پیش خداوند ایستاده باشید و بر پیغمبر (ص) وارد شوید در حالیکه بعد بروی دروغ بسته‌اید با اینکه پیغمبر (ص) فرموده است: هر کس

که بعمد بر من دروغ به بندد نشیمنگاه او پراز آتش میشود .
 آن گاه مأمون رو بقبله استاد و دستهای خود را بلند کرد و گفت :
 بارخدایا من آنان را راهنمایی کردم ، بارخدایا من آنچه برعهده ام بود از گردن
 خود خارج ساختم ، بارخدایا من ایشان را از روی شک و ریب دعوت نکردم ، بارخدایا
 من بسبب مقدم داشتن علی علیه السلام بر همه مردم پس از پیغمبر بفرمان خود پیغمبر
 بتو تقرب میجویم و این دین من است .
 «پایان قسمتی که از عیون اخبار الرضا نقل گردید»

در نوشتن این مقاله به این مآخذ و کتابها مراجعه شده است :

- ۱- قرآن کریم
- ۲- مجمع البیان طبرسی چ تهران
- ۳- کشف زمخشری چ مصر
- ۴- عقد الفرید محمد بن عبدربه ج ۳ چ مصر ۱۹۱۶ م و ج ۲۰ چ بیروت ۱۹۵۳ م
- ۵- اصل الشیعه و اصولها - محمد حسین کاشف الفطاء چ بیروت ۱۹۶۳ .
- ۶- الصلة بین التصوف والتشیع - دکتر کامل مصطفی شیبی چ مصر
- ۷- تاریخ آل محمد - قاضی زنگنه روزی افندی چ مشهد ۱۳۴۵ هـ
- ۸- عیون اخبار الرضا - ابو جعفر صدوق ج دوم چ قم
- ۹- الفدیر علامه امینی ج ۱
- ۱۰- المنجد
- ۱۱- قاموس
- ۱۲- ینابیع المودة